



پیغام عشق

قسمت صد و بیست و پنجم





خانم سرور از شیراز



به نام خدا
با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان
و همراهان بیدار که بسیار از مطالبشان بهره می جویم.

✨ غزل ۸۷۸، برنامه ۸۳۹ ✨
صحرا خوش است، لیک چو خورشید فر دهد
بستان خوش است، لیک چو گلزار بر دهد

فضای درون انسان اگر از همانیدگی ها خالی شود و نقطه چین های مرکز
به اطراف رانده شوند، همانند صحرایی است که خورشید زندگی به آن
تابیده و با دم کن فکان خود، سرسبزی و شادی به او هدیه داده است.

چهار برکت زندگی که همان عقل، خرد، قدرت و هدایت الهی است، در صورتی به چهار بعد انسان می ریزد که از همانیدگی ها خالی شده باشد و حاصل این خالی کردن مرکز، شکوفایی و شادی و خرد الهی است که هر لحظه، نو نو به او می رسد و گلستان حضورش را آبیاری می کند.

خورشید دیگری است که فرمان و حکم او
خورشید را برای مصالح سفر دهد

اگر در فرمان حکم خداوند و زندگی باشیم، درون ما باز می شود و
فرّ و شکوه ایزدی، ما را به سوی هر آنچه خیر و نیکیست هدایت می کند.

کافیست با عدم قضاوت و مقاومت و حضور در لحظه حال، میزبان خوبی برای مهمان افکار و اتفاقات باشیم و با فضا گشایی، اجازه دهیم تا خورشید زندگی از این فضای گشوده شده بر ما بتابد و تمام امور ما را آنچنان که باید، سامان بخشد.

بوسه به او رسد که رخس همچو زر بود
او را نمی رسد که رود مال و زر دهد

اتصال با آن مرکز عدم و زندگی فقط، در صورتی امکان پذیر است که، از تمام هم هویت شدگی ها خالی شد تا نور خورشید خداوند بتواند بر آن مرکز عدم بتابد و رخ چنین انسانی را چون زر نورانی و درخشان کند.

انسانی که مرکزش از نقطه چین‌ها پر باشد هر کاری که انجام دهد، نتیجه خوبی نخواهد داشت اگرچه مثلاً از مال خود در راه خداوند بذل و بخشش کند.
در این حالت نیز چون از پایگاه ذهن عمل می‌کند، حاصلی ندارد.

ازیرا خواب کژ بیند که آینه خیالست او
که معلومست تعبیرش اگر او نیک و بد بیند
—غزلیات شمس، غزل ۵۸۲

بنگر به طوطیان که پر و بال می‌زنند
سوی شکر لبی که به ایشان شکر دهد

هر انسانی که به سوی مرکز عدم حرکت می کند و سعی دارد تا هر چه زودتر همانندگی هایش را قربانی کند، چون طوطی است که در جستجوی شکر است.

انسان رها شده از ذهن نیز با باز کردن مرکزش و قضاوت و مقاومت صفر با تسلیم و رضا و شکر، از زندگی شکر می گیرد و شادی بی سبب و فراوانی حاصل آزادی او از بند هم هویت شدگیهاست.

هر کس شکر لبی بگزیده است در جهان
ما را شکر لبی است که چیزی دگر دهد

هیچکدام از هم هویت شدگی های انسان به خواب رفته در ذهن، اصالت ندارد و برای مدت کوتاهی می تواند به او شادی دهد، چرا که مرکزش مملو از همانیدگیهایی است که هیچ هماهنگی و همسویی با هم ندارند و هر کدام از آنها او را به سویی می کشانند و همین است که درد و رنج فراوان سزای این انسان است و ذهن هیچ چیزی ندارد جز این، تا به او هدیه دهد. اما شادی و برکتی که از مرکز عدم بر می خیزد، نه در قالب کلمات می گنجد و نه می توان با ذهن آن را شناخت. چیز است فراتر از آنچه ذهن آن را شناخته و می شناسد.

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد
بنده طلعت آن باش که آنی دارد
-دیوان حافظ، غزل ۱۲۵

ما را شکر لبی است شکرها گدای اوست
ما را شهنشهی است که ملک و ظفر دهد

انسان رسته از ذهن پادشاه عالم است، چرا که مرکزش را گشوده و خورشید زندگی بسیار گرم بر چهاربعد او می تابد. حاصل این تابش در بیرون همه خیر است و برکت، فراوانی و شادی بی سبب. پادشاهی را به او می دهد چرا که بنده و برده هیچ همانیدگی نیست و آزاد و رها از دام تعلقات با دم کن فکان خداوند زندگی می کند. قضاوتی ندارد و با تسلیم و پذیرش اتفاقات، صبر و شکر و گشودن فضا در مرکزش، لحظه به لحظه پیمان الست را تجدید می کند.

همت بلند دار اگر شاهزاده ای
قانع مشو ز شاه که تاج و کمر دهد

انسان اشرف مخلوقات است و خداوند چیزی در وجود او به امانت گذاشته که هیچیک از باشندگان عالم قادر به پذیرش آن نشده اند. پس چگونه است که چنین انسانی، پس از اینکه به صورت امتداد هوشیاری وارد جهان شده و با همانیده شدن با چیزها به زمان روانشناختی افتاده، به جای اینکه مرکزش را از نقطه چین ها خالی کند تا هر چه زودتر تبدیل رخ دهد، خود را در حد کالای معیوب ذهن تقلیل داده و قدر و منزلت خود را نشناخته.

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند
شاهبازان طریقت به مقام مگسی
-دیوان حافظ، غزل ۴۵۵

پس باید همت و اراده خود را در انجام این رسالت بزرگ، بالا گرفت و به کمتر از خدا و زندگی قانع نشد چرا که هر کس، هر آنچه را که خواهان باشد دیر یا زود به آن خواهد رسید و چه بهتر از خود خداوند و زندگی که اصل و مقصود و مطلوب عاشقان است.

برکن تو جامه ها و در آب حیات رو
تا پاره های خاک تو لعل و گهر دهد

وقت آن رسیده که با کندن از همانیدگیها و مرده من ذهنی، انسانی نو
متولد گردد.

مرده شو تا مخرج الحی الصمد
زنده ایی زین مرده بیرون آورد
—مثنوی، دفتر پنجم، ۵۵۱

انسانی که نماینده خداوند در زمین است و ارزش و مقام و منزلت او را پایانی نیست چون جواهری است که مس وجودش به گوهری گرانبها تبدیل گشته.

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد
اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
—سعدی، دیوان اشعار، غزل ۳۷۴

بگریز سوی عشق و بپرهیز از آن بتی
کاو دلبری نماید و خون جگر دهد

هر لحظه با باز کردن فضای درون، از همانیدگی‌ها و آفیننی که خود را به انسان می نمایانند و عرضه می کنند، باید به مرکز عدم پناه برد.

هم هویت شدگی هایی که هیچ هدیه ای، جز رنج و درد به انسان به خواب رفته در ذهن هدیه نمی دهند چرا که خود نیز با هم در تعارض و جنگ هستند.

در چشم من نیاید خوبی هیچ خوب
نقاش جسم جان را غیبی صور دهد

انسان رها شده از ذهن که با* لا* گفتن به آفیننی که به او رو کرده اند، خود واقعی را شناخته، او درک کرده که هیچ یک از این آفلین نیست، از جایی دیگر روزی می خورد و برکات الهی را دریافت می نماید.
دیگر چیزی مانع دید عدم بین او نمی شود و هیچ همانیدگی نمی تواند نظر او را جلب کند، چرا که چشمش بوستان عدم را دیده و هر زیبایی دیگری در مقابل این زیبایی اصیل رنگ می بازد.

کی آب شور نوشد با مرغ های کور؟
آن مرغ را که عقل ز کوثر خبر دهد

انسانی که به بی نهایت و ابدیت خداوند زنده شده، از برکت و فراوانی و
فر ایزدی برخوردار است و کاری به ذهن و انسانهای دیگر که از هم
هویت شدگیها اعتبار می گیرند، ندارد. چرا که هوشیاری او بر هوشیاری
اصلی منطبق شده و از چشمه فراوانی و برکت خداوند، چهار بعد خود را
سیراب می کند.

خود پر کند دو دیده ما را به حسن خویش
گر ماه آن ببیند، در حال سر دهد

ماه حضور هر انسانی که در زیر هم هویت شدگیها به تله افتاده، سر همانیدگیها را خواهد برید هرگاه دریابد که به اندازه ای که از همانیدگی ها، رها شود از حسن و لطف زندگی پر می شود و از برکات و خرد الهی بهره مند.

در دیده گدای تو آید نگار خاک
حاشا ز دیده ایی که خدایش نظر دهد

انسانی که با عینک ذهن به جهان می نگرد، همانیدگیها در نظرش جلوه می کنند و رنگ می بازند، اما چشمی که به حضور زنده شده، این گونه نیست و رنگ و لعاب همانیدگی ها را می شناسد و تقلبی بودن آن ها را در می یابد.

خامش ز حرف گفتن تا بو که عقل کل
ما را ز عقل جزوی، راه و عبر دهد.

انسان که امتداد خداوند است پس از اینکه به این جهان آمده و با چیزها
همانیده شده، دیگر باید خاموش شود و به ذهن نرود. فضا را باز کند و
میزبان خوبی برای افکار و اتفاقات باشد تا با گشودن فضا در اطراف هر
آنچه پیش می آید از عقل کل و خرد الهی بهره جوید و هدایت شود.
انشاءالله.

والسلام



با احترام سرور از شیراز



خانم زهرا از مشهد



با سلام

برداشتیم را از دو بیت غزل ۱۳۸۲ برنامه ۸۳۸ با دوستان به اشتراک می گذارم.

ای ساقی روشن دلان، بردار سغراق گرم
کز بهر این آورده ای ما را ز صحرای عدم

ای زندگی، ای خدا همین طور که کوزه شرابت را که پر از بخشش و خیر و برکت و نور و روشنایی است، به روشن دلان (کسانی که مرکزشان را از هم هویت شدگیها پاک کرده اند) می دهی، به من هم بده. چرا که من هم می خواهم با یاری خودت با فضا گشایی و انداختن هم هویت شدگیهایم به بی نهایت و ابدیت تو زنده شده و از آن شراب نامحدود بنوشم.

خدایا تو مرا به این دنیا نیاورده ای که هم هویت شدگیها را اضافه کرده و ایجاد درد کنم و آن را در جهان پخش کنم، بلکه من امتداد تو هستم و باید هوشیارانه و آگاهانه هم هویت شدگیها را انداخته و مرکز را عدم کرده و به بی نهایت تو زنده شوم.

تا جان ز فکرت بگذرد، وین پرده ها را بردرد
زیرا که فکرت جان خورد، جان را کند هر لحظه کم

زمانی جان هوشیاری من می تواند از فکرها عبور کند که من پرده های هم هویت شدگی را با انرژی شراب زنده کننده تو پاره کنم. چرا که این فکرهای آغشته به خشم و درد و کینه و حسادت جان هوشیاریم را می خورد و هر لحظه هوشیاری حضورم کم می شود.

پرده های دیده را داروی صبر
هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر
مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱

پس چاره کارم این است که این پرده های هم هویت شدگی را شناسایی
کرده و با داروی صبر و فضا گشایی آنها را بسوزانم، تا تو سینه ام را باز
کنی و من را لایق هدیه خودت که همان شراب فراوانی و بخشش است
بگردانی.

با سپاس از آقای شهبازی مهربان بابت زحمتهای بی دریغشان و سپاس
از همه عزیزانی که برای بیداری ما از خواب ذهن زحمت می کشند.

با احترام، زهرا از مشهد 



خانم رضوان از تهران



سلام و عرض ادب خدمت آقای شهبازی نازنین و همراهان عزیز گنج
حضور

غزل ۱۶۴، برنامه ۸۴۰

پیام غزل: نباید از ذهن متنفر باشیم و از فکرها و اتفاقات فرار نکنیم و
دائم آنها را خوب و بد نکنیم چرا که جایگاه ملاقات ما با خدا در همین
ذهن است.

چو مرا به سوی زندان بکشید تن ز بالا
ز مقربان حضرت بشدم غریب و تنها

مولانا در این بیت مسئله هبوط انسان را مطرح میکند و می گوید از زمانی
که هشیاری ما به تله ذهن افتاد و روی مرکز عدم را همانیدگیهای آفل
پوشاند ما در غریبستان ذهن تنها و بی یاور شدیم و از عارفان دور
شدیم.

به میان حبس ناگه قمری مرا قرین شد
که فکند در دماغم هوسش هزار سودا

ولی آنقدرها هم که می ترسیم ذهن جای خطرناکی نیست، چون با
فضاگشایی و تسلیم در همین غریبستان ذهن با عارفانی چون مولانا
قرین می شویم و آگاهی این فکر به سر ما می آید که باید به خدا زنده
شویم.

همه کس خلاص جوید ز بلا و حبس، من نی
چه روم، چه روی ارم؟ به برون و یار اینجا؟

ما انسانها برای نجات از درد و بلا از آن فرار میکنند، در حالیکه شرط
رهایی، قبول این است که ما در زندان ذهن هستیم.

در صورتیکه خدا هر لحظه به ما می گوید بیا پیش من. محل ملاقات تو با من همین جاست چون وقتی فرار میکنی از ترس از دست دادن همانیدگیها بیشتر به آنها می چسبی.

که به غیر کنج زندان نرسم به خلوت او
که نشد به غیر آتش دل انگین مصفا

تنها راه زنده شدن به خدا در گوشه زندان ذهن با فضا گشایی، تسلیم و درد هشیارانه همراه با صبر و شکر و پرهیز از هم هویت شدن می باشد.

نظری به سوی خویشان، نظری برو پریشان
نظری بدان تمنا، نظری بدین تماشا

ما در ذهن در شک و دو دلی هستیم، گاهی به همانیدگیها نگاه می کنیم و با دید من ذهنی زندگی را در آنها می بینیم و گاهی هم برای لحظه ایی که مرکزمان عدم می شود و به حاشیه رفتن همانیدگیها را مشاهده می کنیم. و از طرفی هم به آروزی قلبی و مقصود آمدنمان به این دنیا و دعوتنامه زندگی نگاه می کنیم که اگر به فضای یکتایی بروم چقدر عالی می شود.

چو بود حریف یوسف، نرمد کسی چو دارد
به میان حبس بستان و که خاصه یوسف ما

چطور ممکن است که کسی از این زندان بترسد و فرار کند در حالیکه یار
و همدم او کسی مثل یوسف درونمان می باشد.

بدود به سوی چشم و دیده سوی حبس هر که او را
ز چنین شکرستانی برسد چنین تقاضا

از طرف خدا برای انسان دعوتنامه ایی آمده که ای انسان تو بیا به حبس
ذهن تا من به تو گلستان را نشان بدهم. ما باید آگاهانه و با رضایت فضا
را باز کنیم چون فضای گشوده شده به ما چشم عدم بین می دهد و
حبس ما به شکرستان تبدیل می شود.

من از اختران شنیدم که کسی اگر بیابد
اثری ز نور آن مه، خبری کنید ما را

عارفان یا انسانهای به حضور رسیده با مرکز عدم و زبان حال می شنوند که من های ذهنی آنها می گویند که اگر از آن نور و فضای یکتایی خبری دارید به ما هم بگویید.

چو بدین گوهر رسیدی، رسدت که از کرامت
بنهی قدم چو موسی، گذری ز هفت دریا

اگر مرکزت را عدم کردی و فضا را باز کردی سزاوار کرامت خدا شده ای
و باید مانند موسی به دیگران هم کمک کنی. از هفت دریا گذشتن یعنی
از هشیاری جسمی به هشیاری حضور رسیدن.

خبرش ز رشک جانها نرسد به ماه و اختر
که چو ماه او برآید، بگدازد آسمانها

ماه و اختر من های ذهنی فردی و جمعی هستند که هر قدر هم که مجهز به دانش ذهنی باشند ولی غیرت زندگی اجازه نمی دهد که خبر اصلی (زنده شدن به خدا) به آنها برسد.
ولی اگر آسمان ذهنشان گداخته شود، آنوقت آسمان دیگری باز می شود و در اینصورت است که خبر به آنها می رسد.

خجلم ز وصف رویش به خدا دهان پندم
چه برد ز آب دریا و ز بحر مشک سقا

از روی زندگی شرمنده هستم اگر بخواهم وصف او را با ذهن بگویم هر چند که بسیار زیبا صفات او را بیان کنم. چرا که توصیف ذهنی مانند این است که بخواهیم از اقیانوس با کوزه آب برداریم هر چند که کوزه بسیار زیبا و گرانبه باشد.

با احترام
ارادتمند شما: رضوان از تهران



خانم زهرا ۳۵ ساله از تبریز





درودها بر استاد عزیزم و دوستان و همراهان عزیز
ابیاتی از برنامه ی ۸۳۷

مخسب شب که شبی صدهزار جان آرزد
که شب ببخشد آن بدر بدره بی حد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۹۴۷، بیت اول

در خواب ذهن و همانیدگی ها فرو مرو، شب را بیدار باش؛ مرکزت را
عدم کن و هشیارانه منتظر شب قدرت باش؛ که ارزش آن صدهزار بار
بیشتر از جان من ذهنی است و خدا در آن شب است که درونت را
بی نهایت می کند و به او یعنی به جان اصلی ات زنده می شوی.

برای بیداری در این شب‌ها به توانایی‌ها و چراغ‌هایی نیاز داریم که استاد عزیز پنج مورد را توضیح دادند که مرور می‌کنیم. همراه با چند آیه از قرآن.

۱- کشت اول: کشت اول همان امتداد زندگی است که قرار است به آن زنده شویم. همان گل حضور ماست. کشت دوم همان همانیدگی‌های ما هستند. همان علف‌های هرزی که دور گل حضورمان را گرفته‌اند و نمی‌گذارند تا رشد کند.

کشت اول کامل و بگزیده است
تخم ثانی فاسد و پوسیده است
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

باید این علف های هرز و باطل محو و نابود شوند تا گل حضورمان به کمال خود برسد و عاقبت اینگونه خواهد شد و طرح زندگی همین است و به آن سو در حرکت است و ما نباید با مقاومت و قضاوت خود، جلوی طرح و برنامه ی زندگی بایستیم که در هر صورت این اتفاق خواهد افتاد و کشت اول خواهد روید.
بگو حق آمد و باطل نابود شد. یقینا باطل نابودشدنی است. (قرآن کریم، سوره ی اسراء، آیه ی ۸۱)
این موضوع برای کسانی که روی خود کار می کنند و مرکزشان را عدم می کنند و سعی می کنند در خواب ذهن فرو نروند و با زندگی همراه شوند، امیدوار کننده است.

۲- خدا هر لحظه یا این لحظه در کار جدیدی است.

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَانٌ جَدِيدٌ
كُلُّ شَيْءٍ عَن مَّرَادِي لَا يَحِيدُ

-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

این چراغ نیز بیان می کند که خدا هر لحظه یک کار جدیدی روی ما انجام می دهد. یعنی همسو با کشت اول و تکامل هشیاری و زندگی در وجودمان است. زندگی لحظه ای به مرکز ما میلی می دهد و همانیده می کند و لحظه ی بعد داغ آن را به دلمان می گذارد تا از آن جدا شویم و بفهمیم که نباید این کار را بکنیم در این همانیدن و جدا شدن اگر آگاه باشیم، پخته می شویم و هشیاری مان تیز می شود و در مسیر کمال خود پیش می رویم.

هرزمان دل را دگر میلی دهم
هر نفس بر دل دگر داغی نهم
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از او تقاضا می کنند و او
هرروز (هر لحظه یعنی پیوسته و همیشه) در شان و کاری است
(قرآن کریم، سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹).

۳-باب صغیر: یعنی همانطور که موسی در کوچکی برای معبد درست کرد
تا گردنکشان هنگام ورود به آنجا سر فرود آورند، هر رویدادی که در این
لحظه می افتد، هرچند برایمان خوشایند نباشد در کوچکی است که خدا
در این لحظه ساخته است. باید خم شویم و تسلیم شویم تا وارد فضای
یکتایی شویم. وگرنه سرمان به دیوار خواهد خورد و به درد می افتیم.

دین در نزد خدا، اسلام یعنی تسلیم بودن در برابر حق است و.....(قرآن کریم، سوره ی آل عمران، بخشی از آیه ی ۱۹)

۴: قدرت انبساط یا فضاگشایی، شرح صدر یا تمکین.

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگویند از طریق انبساط
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

در مسیر برگشت از جهان، چراغ یا توانایی دیگر قدرت تمکین یا انبساط است که این را می گوئیم شرح صدر. شرح یعنی باز شدن فضای درون.

که درون سینه شرح داده ایم
شرح اندر سینه ات بنهاده ایم
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

ما توانایی گشودن فضا را در درون داریم. باید فضا را باز کنیم تا فضای
باز شده به ما بگوید که ما چه کسی هستیم. نه اینکه هویت خود را از
همانیدگی‌ها بگیریم.

آیا سینه ات را برایت نگشودیم؟
و بار گرانت را از پشتت برداشتیم؟
باری که بر پشت تو سنگینی می کرد؟
قرآن کریم، سوره انشراح، آیات ۱-۳

خاصیت انبساط و فضاگشایی خاصیت طبیعی ما و همه کائنات است زیرا خدا که فضاگشاست در هر چیزی جاری است. و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می بخشیم (قرآن کریم، سوره ی ذاریات، آیه ی ۴۷).

۵- قرین: با همانیدگی و به خواب آنها رفتن با من ذهنی قرین می شویم. باید بیدار باشیم و مرکزمان را عدم کنیم تا قرینمان خدا باشد. پس هر لحظه باید نگاه کنیم، ببینیم قرینمان در درون و بیرون چه کسی است؟

می رود از سینه ها در سینه ها

از ره پنهان، صلاح و کینه ها

-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

از قرین بی قول و گفتگوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ۲۶۲۶

قرینمان هر کس باشد، بدون گفت و گو دلمان خوی او را می گیرد. پس
قرین تاثیر زیادی در مسیر زندگی و به کمال رسیدن ما دارد.
پس باید با انسان های معنوی قرین شده، دل از آنها نبریم و متعهد
باشیم.

گر از این انبار خواهی بر و بر
نیم ساعت هم ز همدردان مبر

که در آن دم که ببری زین معین
مبتلی گردی تو با بسّ القرین
—مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ۲۶۳۰ و ۲۶۳۱

که اگر از این همنشینان معنوی مانند مولانا ببری و دور شوی با من ذهنی
درونت و من ذهنی بیرونی و من ذهنی بزرگ یا شیطان هم نشین
می شوی.

هرکس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم،
پس همواره قرین اوست.


(قرآن کریم، سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶).

تا آنگاه که نزد ما آید. می گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مغرب و
مشرق بود و تو چه همراه بدی بودی.


(قرآن کریم، سوره ی زخرف، آیه ی ۳۸).

آری آنها راضی شدند که با متخلفان باشند و بر دل‌هایشان مهر نهاده شده، از این رو نمی فهمند.
(قرآن کریم، سوره ی توبه، آیه ی ۸۷) 

صبح نزدیک است، خامش کم خروش
من همی گوشم پی تو، تو مکوش
مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

زنده شدن ما به زندگی و رسیدن صبح برای ما، برنامه ی زندگی است و خدا هر لحظه در کار و کوشش جدیدی است و با اتفاقات و قضا و کن فکان خود برای زنده کردن ما عمل می کند. تنها باید خاموش باشیم و با من ذهنی فکر و عمل نکنیم .

بدان که آب حیات اندرون تاریکیست
چه ماهیی که ره آب بسته ای بر خود؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۹۴۷

آب حیات درون تاریکی ذهن و شب ذهن است. تو ای انسان چه جور
ماهی ایی هستی که راه آب را بر خودت بسته ای؟ این نعمت بزرگ و
فرصت خوبی است، اگر از آن درست استفاده کنیم. وگرنه ناشکری
بزرگی کرده ایم. 

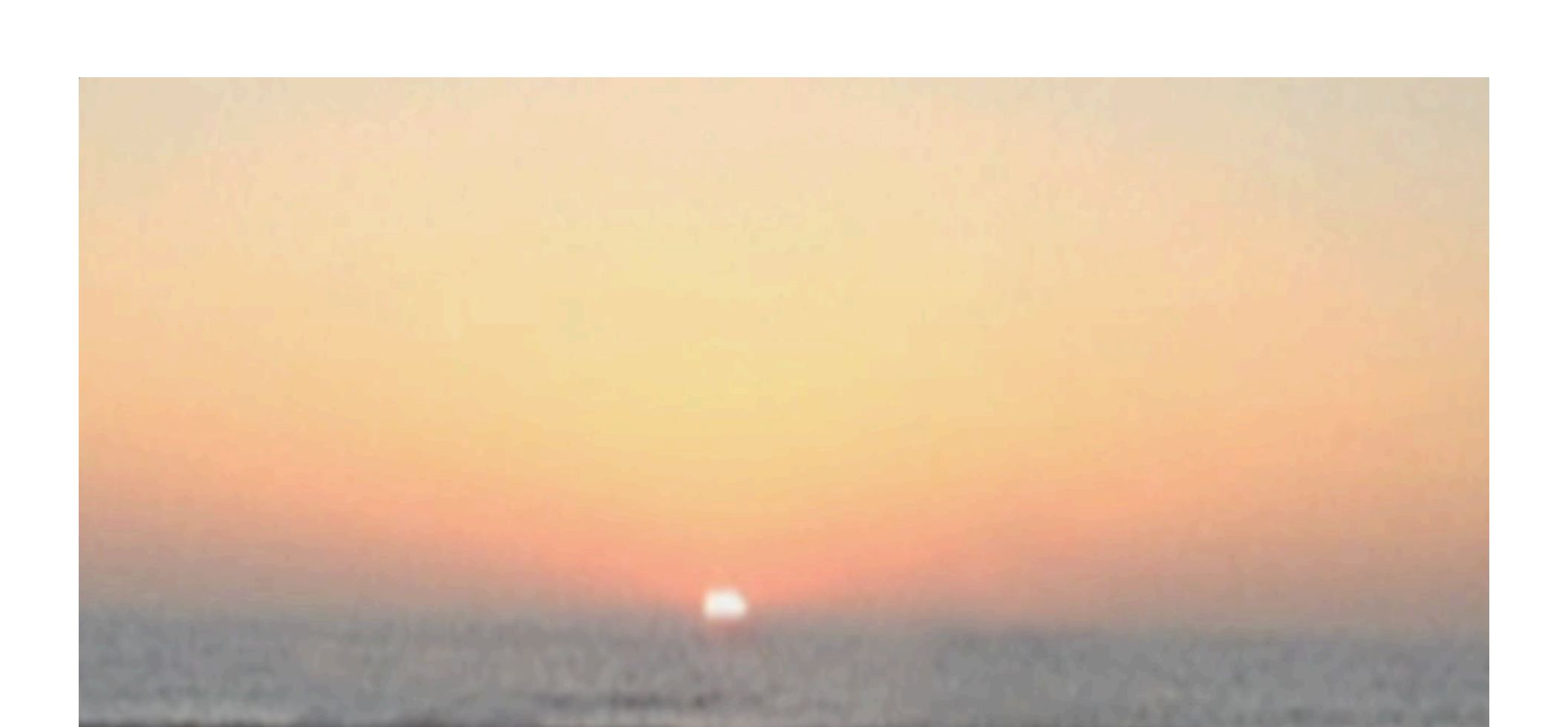
با تشکر 

-زهرا، ۳۵ ساله، تبریز



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com